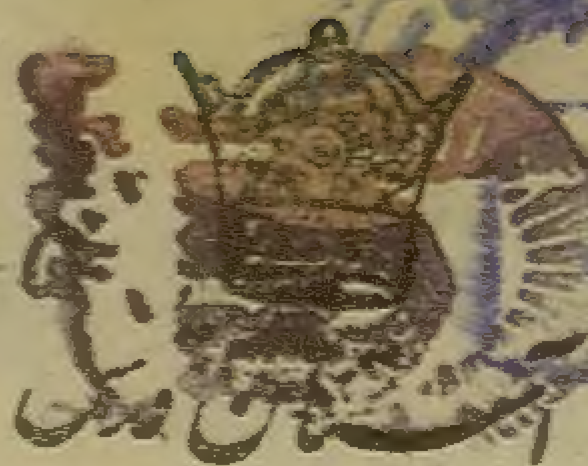
فهرست نسخ خطی ...
ف ۲ ه
۱۳۸۷/۱۰/۱

آستان قدس

فارسی

اسم کتاب ترجمه منظوم کلمات قصار
شرالکاشانی
مصنف
مؤلف
خطی نستعلیق ۱۲ سطری
چاپی
سال چاپ یا تحریر ـــ عدد اوراق ۷۸
جزء کتب اخبار شماره
شمارهٔ عمومی ۱۰۶۲ شمارهٔ قبض
واقف دکتر محمد شیرازی تاریخ وقف ۵۰/۱۱/۱۰
طول ۱۶ عرض ۱۰ گنجهٔ

کتابخانه آستان قدس
باز بین شد
۱۳۵۳ خ

از دری قطعه نظم آنکه مشتمل بر ... معنی آن
لازم است اینهم پانصد رشته قطعه از صد در ختم با شد از آن
از فصل خوش ادا گوشه ... تاریخ ...

تفسیر الفرائد بر داشته [illegible]

کتابخانه آستان قدس رضوی

کلماتی چو لولو منثور	از کلام امام منقبت [illegible]
مصطفی و شیر خدا	ساقی کوثر و قسیم جنان
اسد الله علی [illegible]	صد هزاران درود از یزدان
بحروف [illegible]	ده [illegible] خبر [illegible]
نوع [illegible] رشته عقد	در کشیده است [illegible]
تا لی [illegible]	[illegible]
[illegible]	خوانک [illegible]
از پی نفع عام [illegible]	[illegible]
[illegible]	قطعه از جواهر [illegible]
از [illegible] نظم [illegible]	[illegible] معنی [illegible]
لازم است [illegible]	قطعه [illegible] ختم [illegible]
[illegible]	[illegible]

٥٢ ١١ ح

ما فی اوله الالف

إيمان المرء يعرف بأيمانه | ایمان مرد شناخته میشود بقسمهای او
اگه ایمانش نبودت معلوم | بهر عرفان بس است برهان را
از قسمهای او که بعرض رسد | یک امتحانش ایمان را
إخوان هذا الزمان جواسيس العيوب | برادران این زمان جاسوسان عیبهایند
اگه هست از برادران زمان | که از بر بودنت آنها
آنچنان دان که جمله جاسوسند | بهر تفتیش عیوب تو همه جا
أخوك من واساك في الشدة | برادر تو کسی است که برابری کند در سختی
آن شناسد برادرت که کسی | در خوشی دوستی و در سرا
آن برادر بود که با ورت | کند اندر مشقت ضرا
أخوك من واساك بالنشب | لا من ساواك بالنسب
برادر تو کسی است که برابری کند با او در مال | نه آنکسی که برابری کند با تو در نسب

بازبینی شد
۱۳۵۲ خ

رنج برد آنکه در هست کند رو | از سر مال و تن دهد بنشست
آن مدان آنکه در نسب خود را | با تو یکسان شمارد از آبا

أَدَبُ المَرْءِ خَيْرٌ مِنْ ذَهَبِهِ | لفظ ادب مرد بهتر از زر اوست
آدمی را ادب چو زینت کند | هر کسش مال و جان طفیل و فدا
ادب مرد به ز سیم و زر است | هست در این نکته چون الف و بدا

إِظْهَارُ النِّعْمَةِ مِنَ الشُّكْرِ | ظاهر مضمون تو اگر مرا از شکر نعمت است
آنکه را حق عطا کند از لطف | دستگاه غنا و وسعت را
اگر اظهار آن کند یکسان | هست نوعی ز شکر نعمت را

أَحْسِنْ إِلَى المُسِيءِ تَسُدْهُ | نیکویی کن به بدکیش خود تا بزرگی تو را
اگر خواهی که در جهان یابی | حرمت و عزت بزرگان را
آنکه را بد کند نکویی کن | در عوض تا بزرگی آید ترا

أَدَاءُ الدَّيْنِ مِنَ الدِّينِ - | لفظ ادای مضمون قرض از دین داریست

آنکه اندر عبادتست شب و روز
نیست کاری بجز قضا و ادا

اول از دین او اگر شاید
که ز دین بر زنی بنام لوا

افضل الزهد اخفاؤه
بهترین زهد پنهان نمودن آنست

الم و زحمت عبث باشد
زهد پوشش اگر بود به عطا

از ریا چون رسد بزهد زیان
بهتر است از برای او اخفا

اخفاء الشدائد من المروة
پنهان داشتن شدائد از مردانگیست

آنکه از رنج و محنت وامن است
در جهان کامیاب مطلبها

از مروت بود که در سختی
نگشاید بگنجینه بیش لبها

استراحة النفس فی الیأس
طلب راحت نمودن در یاس است

آتش آرزو که صحبت آن
در تعب داردت بصیف و شتا

آخر از یاس چون شود خاموش
یاس بهر تو راحتست و رضا

ما فی اوله النباء

برّ الوالدين سلف — نيكوئی بوالدين حق سابقه [illegible]

باش بر بر والدين ثابت — كر ترا ميل جنت است ای شاب

بار بر كردن تو چون قرض است — حق حق است آن [illegible] شود ب

بكرة الخميس والسبت بركة — بامداد پنجشنبه وشنبه بركت است

بهر تحصيل رزق اگر چه بود — اول روز سعی كردن خوب

بكرهٔ پنجشنبه و شنبه — بركت را اولی بود مطلوب

بشاشة المعطی عطية ثانية — كشاده روی عطا كننده عطيه ثانيه است

با رخ منبسط ز جود سخا — باشد و جاز دوش عبوس حراب

با سخاوت بشاشت معطی است — بهر اهل عطا دو باره جناب

باكره نشد — صبح از برجمر باكره است بيا

بعادت اگر ترا همه — در صبح كه ز بهر طاعت نيست

برقع از رخ جنان فكن باخير — كه [illegible] ز درا خوب

بشّر نفسك بالظفر بعد الصبر — شاد گردان نفس خود بظفر در پی صبر

بیشک از صبر چون فرج باشد — صابران راحت چیز نکنیب

بشنو این مژده که نفس ترا است — بر عدو بعد صبر فتح نصیب

بطن المرء عدوه — شکم مرد دشمن او است

شکم چون کرد او هم ... — گر بشیطان معصیت منسوب

پس بود دشمنت شکم و ان ... — چند گوی تو بدترین عیوب

ترک ... بالمنة — ... خود بکو باطل مکن ...

بر دهان کو مرتر است در آن — اجر بسیار است دهی ثواب

باطل از منت است داد ظهار ... — گر کنی زان مدار امید ثواب

بكاء المرء من خشية الله قرة عينه — گریه مرد از خوف خدا روشنی چشم او

بارخ زرد و دیده رنگ ... — زانکه گرده ز آب خانه خراب

باشد از ترس حق چو گریه مرد — نور چشمش شود بدان آب

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

برکة المال فی اداء الزکوة
برکت مال در ادای زکوة است

باداء زکوة کن تعجیل
بلدی شرع را اگر از آداب

باشدت هم کمال از آن برگیر
هم ترا دادنش حصول ثواب

بیع الدنیا بالاخرة تربح
بفروش دنیا را با خرت تا سود یابی

بیع دنیا بآخرت جاهل
از ره نقد و نسیه داند عیب

بگذر از سهو بازر فانی
تا بیابی تو سود ملک در یب

بلاء الانسان من اللسان
بلای آدمی زبان است

بجهان هر بلیه مردم را
میرسد ز آن بجان و دل آفت

بس و بس بود بکری یعنی
گر فلک آورد زبانش پیش

برکة العمر فی حسن العمل
برکت عمر در خوبی عمل است

یعنی و عصیان جو آدمی را است
بی شک بر فنا و فوت سبب

پس بود عمر را به حسن عمل
برکت ز آن مدار هیچ عجب

بقية العمر لا قيمة له — باقی ماندهٔ عمر را قیمت نیست

بر نگردد چو عمر رفته دگر — که گذشته گذشت در هر باب

باقی عمر را بها نباشد — قیمت آن دگر به حد حساب

ما فی اوله التاء

تنال الخير بنيته — فال نیکو بزن تا نکو یابی

تا ببینی بخواب و بیداری — پیش روی خود غالب اوقات

تو بفال نکو شکن توجه — که از آن حاصل آید خیرات

تدارک فی آخر العمر — ما فاتک فی اوله

تدارک کن در آخر عمر آنچه را فوت — شده از تو در اول آن

تو که شد اندر عمر تا اکنون — صرف عصیان با آنچه در آن

تا بود مهلتی مدارا کن — آنچه را فوت گشته تا غایت

تکاهل المرء فی الصلوة من ضعف الایمان — کاهلی مرد در نماز از ضعف ایمانست

نابود در نماز کاهل مرد　　ضعف ایمان بود در علت

نفزیت چون نبود ایمان بود　　بعبادت فزایدش رغبت

تراحم الایدی فی الطعام برکة　　از دحام دستها در طعام برکت

تو که مهمان شدت زیاده مباش　　گر طعامت کمست غمگین مکن

تا بود میهمان زیاد بود　　دست بسیار موجب برکت

الظرف بترک الذنوب　　تا زکی جوی بترک گناهان

ترس حق کن ز نار غم بمان　　دل سیه باشد از دو آزمنت

ترک از توبه کن بغیر از　　تا زکی سیر و خواهشت کرت

توکل علی الله لعلک　　توکل کن به خدای تعالی کفایت

تنگ گر بود بر تو کار جهان　　بشنو ای کر بود دل طاقت

ز توکل کنی بحق باشد　　ای توکل نمود با کافیت

تواضع المرء یکرمه　　فروتنی مرد بزرگی کند اورا

۵

تاج اگر از تواضعت بر است | بر سر جمله خلق باشد جاست
تکیه کن بر تواضع ار خواهی | در بزرگی بلندی درجات
تغافل عن المکروه توقر | تغافل کن بر ناخوشی تا وقار یابی
تا برآری ز دشمنان زد و بار | تکافات بد مکن عجلت
تا تغافل نبوده باشد | هر که با در قدر و مرد و راحت
تاکید المودة بالمرحمة | تاکید دوستی بمحبت و رأفت
ترک حرمت بدوست کم باره | بگسلاند چو رشته الفت
ز تجربت فزای چون باشد | بهر تاکید دوستی حرمت
تاخیر الاساءة عن الاحسان | تاخیر در بدی از نکوئی است
تا توانی به نیکوی امر نکن | هیچ راضی مشو بتقصیرت
ترک بد هم خوش است و بتر از آن | نیکی از نیکوئی است تا خیر

ما نی اوله الثناء

ثبات الملک بالعدل | ثبات پادشاهی بعدل و راستی است

تا که خود خدا … اگر | چون بعدلست باقی و پایدارست

ثابت است آنکه عدل پیشه باشد | ملک پاینده او هم آن عیش

ثلث مهلکات بخل و | عجب و هوی

سه چیز کشنده است بخل و | خودبینی و هوای نفس

ثمر عافیت دوری چو بود | اجتناب ز مهلکات ثلاث

ثالث آن هوی و ثانی عجب | اولش بخل از صفات خبائث

ثلث الایمان حیاء و ثلثه عقل و ثلثه جود | ثلث ایمان حیاست و ثلثی عقل و ثلثی سخاوت

ثلث ایمان حیا و ثلثی عقل | کان بود زینت دگر روایات

ثالثش نیز غیر جود نبود | کامل ایمان باین صفات ثلاث

ثلمة الحرص لا یسدها الا التراب | رخنه حرص را هیچ پر نکند مگر خاک

ثمر حرص آدمی را نیز | نکند جز … حیف

ثوا